

مجهول واژه‌ی است به معنای ناشناخته، نادانسته و نامعلوم که در گفتار فارسی، به تنهایی کاربرد چندانی ندارد. همین واژه، در دستور زبان فارسی، اصطلاحی است برای گونه‌ی از گروه فعلی که می‌بایست به معنای قساموسی‌اش، آشنا و مشخص، تعریف شده باشد؛ ولی این بنده تاکنون سخنی را که بتواند گروه فعلی مجهول را بشناساند تا مفهوم اصطلاحی مجهول در دستور زبان روشن شود، ندیده است. که البته این ندیدن، به معنی نانوشته و یا ناگفته ماندن چنان سخنی نیست. شاید همین گنگی و نارسایی تعریف و توصیف گروه فعلی مجهول در بسیاری از کتابهایی که در دستور زبان فارسی نوشته شده، انگیزه اشارتی و به سردویدنی شده باشد. به امید اینکه به سر در نغلتیده باشیم، از آنجا که در این روزگار، کمتر کتاب دستوری می‌توان یافت که بر اساس دستور زبان فارسی معروف به پنج استاد و پژوهشهای آقای دکتر خانلری نگاشته نشده باشد. در این مقاله، نخست آنچه که مؤلفان دانشمند دستور پنج استاد و آقای دکتر خانلری در شناخت و توصیف گروه فعلی مجهول نوشته‌اند ارزیابی شده و سپس تلاشی به کار رفته در توصیف دقیق گروه فعلی مجهول، باشد که صاحب نظران دستی گیرند و راهی نمایند.

استادان و گروه فعلی مجهول

مؤلفان دستور پنج استاد بر این باور بوده‌اند که: فعل مجهول آنست که به مفعول نسبت داده شود... از این رو چنین فعلی را مجهول گویند که فاعل او نامعلوم است.^۱ منظور استادان از مفعول، نمی‌تواند همان مفعولی دستوری باشد. مراد استادان این است که مثلاً در جمله (کتاب نوشته شد) کلمه کتاب، مفعول است، چون از لحاظ منطقی، کسی کتاب را نوشته، یعنی: نوشتن، بر کتاب واقع شده است و گذشته از این، اگر همان جمله را به صورت معلوم درآوریم، کتاب به جایگاه

فعل مجهول و جایگاه نحوی آن

■ علی بابک



مفعول رانده می‌شود؛ ولی این باور منطقی، در دستور زبان، بی‌پایه و نادرست است، چون در فارسی نو، کلمه بخودی خود، نقش دستوری ندارد، یعنی: نشان ویژه جایگاهی در جمله، با هیچ کلمه‌ی نیست و هر کلمه‌ی بر اساس امکاناتی که دارد، می‌تواند در جایگاههای نحوی گوناگونی بنشیند. بنابراین، در گذار گروه فعلی از معلوم به مجهول، دگرگونی‌های نحوی در جمله روی می‌دهد و در این دگرگونی، کلمه یا کلمه‌هایی از جایگاه خود رانده می‌شوند و در جایگاههای نحوی دیگری می‌نشینند و در نتیجه، با فرو گذاشتن نقشی دستوری پیشین، نقشی دستوری جایگاه تازه خود را می‌پذیرند. دقت در جمله‌های زیر به روشنی این موضوع کمک می‌کند:

ابوالفضل بیهقی، تاریخ مسعودی را

نوشته است.

تاریخ مسعودی، به دست ابوالفضل

بیهقی به قلم آمده است.^۲

مفهوم دو جمله یکی است و هر دو جمله می‌رساند که ابوالفضل بیهقی نویسنده بوده و تاریخ مسعودی نوشته شده ولی از لحاظ دستوری، کلمه (تاریخ) در نخستین جمله مفعول است، چون در بخش گزاره، در جایگاه نحوی مفعول است و در جمله دیگر همین کلمه فاعل است، چون در بخش نهاد، در جایگاه نحوی فاعل نشسته است. روشن است که در اینجا به مفاهیم منطقی و معنا کاری نداریم. با آنکه نمی‌توان اهمیت منطق و معناگرایی را در دستور زبان نادیده گرفت ولی اساساً بر معنا نهادن در پاره‌ی از مباحث دستوری و منطق‌گرایی افراطی، کار را به آمیختگی مقولات دستوری و منطقی می‌کشاند که پی آموزش آشننگی مفاهیم دستوری و افتادن به بیراهه است. مثلاً اگر بخواهیم در جمله دارای گروه فعلی مجهول، که می‌توان بر اساس معنا، فاعل‌شان را یافت:

طلسم رویین تنی اسفندیار به دست سیمرغ شکسته شد.

● هر کلمه بر اساس امکانی که دارد می‌تواند در جایگاههای نحوی گوناگون بنشیند، بنابراین در گذار گروه فعلی از معلوم؛ مجهول، دگرگونی‌های نحوی در جمله روی می‌دهد.

● نبودن فاعل در جمله‌های دارای گروه فعلی مجهول و یا جهل گوینده به آن مشخصه گروه‌های فعلی مجهول و راهی برای شناخت آنها نیست.

گروه فعلی جملهٔ بالا مجهول است و کدام فارسی زبان است که نداند و یاد در نیابد که سیمرخ شکننده طلسم رویین تنی اسفندیار است؟ ولی هر کسی که اندک آشنایی با دستور زبان فارسی داشته باشد، به معنای جمله می‌ماند و سیمرخ را وابسته گونه‌ی متمم و مضاف‌الیه بشمار می‌آورد. سیمرخ فاعل بشمار نمی‌آید چون در جایگاه نحوی فاعل نیست، پس چرا نهاد جملهٔ دارای گروه فعلی مجهول، با آنکه در جایگاه نحوی مفعول نیست باید مفعول بشمار آید؟ مؤلفان پنج استاد، به گونه‌ی این واقعیت دستوری را می‌دانسته‌اند که در جایی دیگر از آن کتاب نوشته‌اند: در فعل مجهول (مراد جمله‌ی است که دارای فعل مجهول است.) مفعول بجای فاعل قرار می‌گیرد و مسندالیه نامیده می‌شود.^۳ بنابراین سخن، اگر در گذار گروه فعلی از معلوم به مجهول، مفعول از جایگاه نحوی خود رانده می‌شود و نام نقشی دیگر را می‌پذیرد، چگونه باز هم مفعول است؟ در این باره باز هم سخن خواهد رفت.

در آنجا که مؤلفان از نامعلوم بودن فاعل گروه فعلی مجهول سخن گفته‌اند به معنای لغوی مجهول تسوجه داشته‌اند نه کاربرد اصطلاحی در دستور زبان فارسی و بی‌گمان مرادشان نبودن فاعل منطقی گروه فعلی مجهول در برخی از جمله‌ها بوده است نه جهل همیشگی گوینده به آن. نبودن فاعل در جمله‌های دارای گروه فعلی مجهول و یا جهل گوینده به آن مشخصهٔ گروه‌های فعلی مجهول و راهی برای شناخت‌شان نیست؛ چون بسیاری جمله‌هایی که گروه فعلی مجهول دارند و با آنکه فاعل منطقی‌شان در جمله نیامده، گوینده و شنونده به آن آگاهند و هم بسیاری چنین جمله‌هایی که چنان فاعلی در جایگاه نحوی گونه‌ی متمم‌ها، در بخش گزاره دارند: «امیر ابو ابراهیم، اسماعیل بن نوح در سال ۳۹۵ در بیابان مرو به دست پادیه‌نشینان عرب کشته شد.» و ممکن است جملهٔ بالا

گروه فعلی معلوم، هیچگونه فاعلی را نتواند بپذیرد.

«کلمات تاریخی را از جملهٔ کلمات مرده محسوب باید داشت.»

اشاره بدین نکته بی‌جا نیست که آقای دکتر باطنی چنین جمله‌هایی را از لحاظ مفهوم، مجهول دانسته‌اند. هر چند که چنین جمله‌هایی، غیر شخصی نامیده می‌شوند و تک بخشی‌اند، یعنی نمی‌توانند نهاد داشته باشند ولی فاعل‌شان عام است نه نامعلوم. مثلاً شاعری که می‌سراید:

کوه باید شد و ماند،

رود باید شد و رفت،

دشت باید شد و خواند.

● هرگاه سخن از اشیاء گروه فعلی مجهول به مفعول باشد، ناگزیر باید گذرا (مستعدی) بودن گروه فعلی مجهول را هم پذیرفت.

چنین مفهومی در ذهن ندارد و نمی‌رساند که شخصی ناشناس و نامعلوم باید کوه شود و بماند... روشن است که الزام به ماندن همچو کوه در برگرفتهٔ همگان است؛ یا هنگامی که در موردی، کاری از شما بر نمی‌آید و می‌گویید: کاری نمی‌شود کرد، منظورتان بیشتر آن است که من نمی‌توانم کاری بکنم و گاهی هم می‌خواهید این مفهوم را برسانید که کاری از کسی ساخته نیست، نه اینکه شخصی مجهول نمی‌تواند کاری بکند.

مؤلفان دستور پنج استاد به ناگزیر به این باور کشیده شده‌اند که: «فعل لازم به صیغهٔ مجهول صرف نمی‌شود، زیرا فعل لازم را مفعول نیست.»^۵ از مثالهای کتاب برمی‌آید که بیشتر توجه استادان به متون ادب فارسی بوده است ولی قاعده‌گرایی ذهنی، بزرگواران را بر

آن داشته که آنهمه مجهول از فعل گذرا (لازم) را در ستون ادب فارسی نادیده بگیرند. شگفت آنکه در شناساندن گروه فعلی مجهول این بیت فردوسی را مثال آورده‌اند:

یکایک از او بسخت برگشته شد به دست یکی بنده بر، کشته شد.^۶ و به این توجه نکرده‌اند که برگشته شد، مجهول برگشت است که گروه فعلی گذرای است. استادان می‌توانستند بنویسند که در روزگار ما ساخت مجهول از گروه فعلی لازم چندان معمول زبان نیست.

بنابر آنچه آمد، شاید بتوان گفت که دستور پنج استاد، از توصیف و شناساندن درست گروه فعلی مجهول ناتوان مانده.

دکتر خانلری، گروه فعلی مجهول را مسند به مفعول می‌داند و می‌نویسد: نهاد جمله‌ی که در آن فعل مجهول باشد، مفعول است.^۷ ولی مؤلف بر این باور بوده است که مفعول جزئی است از گزاره^۸ و روشن نیست که این نامخوانی را چگونه باید از میان برداشت. اگر مفعول جزئی از گزاره است، چگونه می‌تواند نهاد هم باشد؟ گذشته از این نامخوانی در سخن از مقام صفت در جمله، در دستور زبان خانلری آمده است: نهاد جمله فاعل نیست؛ بلکه دارندهٔ صفت یا پذیرندهٔ حالت است. البته که مؤلف نهاد اینگونه جمله‌ها را مفعول هم نمی‌داند، پس می‌توان پرسید: از لحاظ اسناد وضعیتی به نهاد، چه تفاوتی است میان این جمله‌ها:

در، پسته است (معلوم)

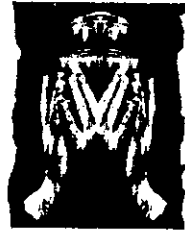
در، پسته شد (مجهول)

در نخستین جمله (پسته بودن) به نهاد اسناد داده شده، در دیگری (پسته شدن)

بی‌جا نیست که به مناسبت چاپ نوبی تاریخ سه جلدی زبان فارسی، در دومین جلد از این اثر ارزشمند، در پی شناخت گروه فعلی مجهول برآیم تا دست کم، گوشه‌ی از این کتاب هم ارزیابی شود.

بقیه در صفحه ۵۳

فعل مجهول و جایگاه نحوی آن



هنگامی که سخن از اسناد گروه فعلی مجهول به مفعول باشد، ناگزیر باید گذرا (متعدی) بودن گروه فعلی مجهول را هم پذیرفت. مؤلف در این مقوله نوشته است: فعل را از این نظر که اثر آن از فاعل بگذرد و به مفعول برسد و یا تنها متوجه فاعل باشد به دو نوع متعدی (گذرا) و لازم تقسیم می‌کنند و فعل گذرا دو صورت دارد که یکی را معلوم و دیگری را مجهول می‌خوانند. (ص ۱۷۶) در اینجا گروه‌های فعلی ساده و مرکب از هم جدا نشده‌اند و مؤلف همه گروه‌های فعلی مجهول را، از هر ساختی گذرا (متعدی) دانسته است. در صفحه ۱۵۲ آمده است: همه فعل‌های مرکب که با هم‌کرد (کردن) صرف می‌شوند و معنی متعدی دارند نیز دارای یک صورت لازم هستند که با (شدن) ترکیب می‌شود. مراد مؤلف - که پس از این روشنتر خواهد شد - از صورت لازم اینگونه فعل‌های مرکب، همان ساخت مجهول‌شان است. مؤلف در صفحه ۱۴۳ نوشته: «هم‌کرد (آمدن) درست معادل (شدن) است و در ترکیب با صفت جامد یا صفت مفعولی، فعل لازم یا مجهول می‌سازد». این را می‌توان تأکیدی دانست بر ناگذر بودن مجهول، در همین جا، مؤلف برای شناساندن گروه‌های فعلی مرکب مجهول از اینگونه، مثالهایی همچون کشته آمدن و گفته آمدن آورده که نمی‌توان چنین گروه‌های فعلی‌بی را مرکب مجهول دانست و شگفت اینکه خود مؤلف در صفحه‌های ۱۵۲، ۱۵۳، ۳۷۶ و ۳۷۷ همین‌ها را گروه‌های فعلی ساده مجهول دانسته است.

می‌توان پرسید که از لحاظ گذرا و ناگذر بودن، چه تفاوتی است میان مجهول ساده و

جمله		جمله	
نهاد	گزاره	نهاد	گزاره
محمد	مفعول	گروه فعلی گذرا - معلوم	گروه فعلی ناگذر - مجهول
محمد	نامه را	نوشت ← نامه	نوشته شد
	نامه را	بازه کرد ← نامه	بازه شد

مرکب؟ اگر هم بنا بر باور مؤلف، تفاوتی باشد، در جایی از نوشته‌هایش به آن اشاره‌ی نکرده. این بنده تفاوتی از این لحاظ میان مجهول ساده و مرکب (به ساخت مصدری) نمی‌یابد؛ مقایسه جمله‌های زیر شاید بتواند موضوع را روشن کند:

مؤلف بر اساس همان قاعده ذهنی شناخته شده، ساخت مجهول را تنها از گروه فعلی گذرا ممکن می‌داند و در صفحه ۳۸۰ می‌نویسد: در تعریف فعل مجهول گفتیم (فعلی است که اثر آن به مفعول می‌رسد) یا (فعلی

ادامه دارد

با «تو» ای همراه:

طرح شیوه‌هایی نو آموزش ادب فارسی را بهتر بیازمائیم و بگوئیم با از میان بردن محدودیت‌های ذهنی در برخورد با مفاهیم بی‌سرز و گسترده فرهنگ و هنر مستعده، ضرورت پرورش فکر و اندیشه نسل جوان این ملک را با گسترش ادب فارسی مهیا سازیم و این میسر نیست، جز با سعی والا که جوهره قلم‌هایی دلسوز را نیز طلب می‌دارد. و البته هر قلم در گوشه‌ای از این پهنایاوری است در دست‌یابی به چنین معنایی، باشد تا به همت «تو» دست خویش بر توان یابیم و تلاشمان را برنمر.

رشد آموزش ادب فارسی در نظر دارد با توجه به تحقیق، پژوهش و گسترش همکاری‌های همکاران و هیئت تحریریه، تحقیقاتی نو را به ویژه با همت دبیران محترم ادبیات، در باره شناسایی «ارزش‌های هنری» در ادب فارسی پی گیرد، تا با ایجاد فضایی مناسب گامی مؤثر در بویائی آموزش ادب فارسی برداشته باشد.

ضمناً با توجه به ابعاد وسیع فرهنگ غنی اسلام و تأثیرات گوناگون آن در ادب فارسی، سعی بر آن داریم تا ارزشهای هنری و فرهنگی جهان اسلام را در گذشته و حال بشناسیم و با

رشد آموزش ادب فارسی